

گفتارها و گفت وگوهای دیگر

آیدین آغداشلو

برگزیده مقاله‌ها و گفت وگوها ۱۳۷۸-۱۳۸۱



انتشارات کتاب آبان



انتشارات دید

فهرست

یادداشت ۹

کتاب یکم: گفتارها

یک

- بی ما تمدن بشری فقیر می ماند ۱۵
- در جستجوی بهشت ۱۹
- نقاشی جهان اسلام، گذشته و حال ۲۷
- دلایل و روند تأثیر پذیری نقاشی جوامع اسلامی از هنر غرب ۳۳
- نقاشی واقع گرای ایران ۴۱
- نقاشی این صد سال ما ۴۵
- خوشنویسی معاصر ۴۹
- جهانی ناموجود و وهم آلود ۵۳
- دیدن این همه نقاشی بد، طاقت می خواهد ۵۵
- بهترین ها و بدترین ها و شرح حالی ۶۵
- مقدمه ای بر تصویرگری کتاب کودکان ۶۷
- مقدمه ای بر کتاب نیما به روایت مشکین فام ۷۱
- پیشگفتاری بر کتاب عکاسی یاد و نگاه ۷۳
- نقاشی ناصرالدین شاه قاجار، اثر محمد حسین لله ۷۷
- آقا لطفعلی شیرازی ۸۱
- نقاشی ایرانی گذشته و چند و چون ۹۵
- کارها و سیله ها و شیوه ها ۱۰۵
- پانوشت ها ۱۱۵
- انبان اندی وار هول ۱۱۹
- مشکل خانم شیرین نشاط ۱۲۱

دو

- در سوگ بیلی وایلدنر ۱۲۹
یک گفت و گو ۲۵۵
دو نما ۱۳۳
نقاشی آینه‌ای است باز تابنده ۲۶۵
درباره‌ی مجله‌ی خودم ۱۳۷
نقاشی، دانشکده‌ها، و حرف‌های دیگر ۲۸۱
واقع‌گرایی در نقاشی معاصر ایران ۲۹۱

سه

- مرثیه‌ای برای استاد یحیی ذکاء ۱۴۳
دو ۴
حیف که دیگر نیست ۱۴۷
گفت و گویی درباره‌ی ادبیات ۲۹۹
اسطوره‌ای میان غلو و جفا ۱۵۱
یک زبان تازه‌ی سینمایی ۳۰۵
گلستان و من ۱۵۹
گفت و گویی درباره‌ی پژوهش ۳۱۵
نگاهی دوباره به تاریخ ۱۶۷
دولت‌های آیند و می‌روند، هنرمندان می‌مانند ۳۲۱
عصر ما، عصر بحران فرهنگی است ۳۲۷

چهار

- آن طرف کوه خبر زیادی نبود ۱۸۳
دو ۴
درباره‌ی آن جا ۱۸۷
گزارش سفر من سباستین و جشنواره‌اش ۱۹۳
این سه کتاب آخری ۳۳۹
گفت و گوی تلفنی آخر شب ۳۴۳
درباب پیری و تنهایی ۳۵۳
خاصیت هنرمند آباد کردن است ۳۶۱

پنج

- انجامه‌ی شاهنامه‌ی فلورانس ۲۰۵
هفت اورنگ سلطان ابراهیم میرزا ۲۰۹
معرفی قرانی نفیس به خط احمد نیری ۲۱۳
معرفی یک نقاشی مهم اواخر دوره‌ی صفوی ۲۱۷
در پاسخ نقدی بر معرفی یک نقاشی اواخر دوره‌ی صفوی ۲۲۱
معرفی سه صفحه‌ی نقاشی شده ۲۲۳
دو نامه‌ی عاشقانه از ناصرالدین شاه قاجار ۲۲۷

کتاب دوم: گفت و گوها

یک

- مجسمه در ایران ۲۳۵
درباره‌ی خلاقیت و تقلید ۲۴۷

بی‌ما تمدن بشری فقیر می‌ماند^۱

در مقوله‌ی «گفت‌و‌گوی تمدن‌ها» باید اول ببینیم چه حرفی برای گفتن داریم. پیش از هر گفت‌و‌گویی، پیش‌فرض ما اغلب این است که حرف‌های زیادی برای گفتن داریم، که به قول حافظ شیرازی - «زبان خموش و لیکن دهان پر از عربیست». کم‌و‌زیاد و حرف و حق و سهم ما به کنار، اما برای این کار لازم است دستاوردهای مان را جمع‌بندی کنیم. پیش از «گفت‌و‌گوی تمدن‌ها» باید برویم به «جست‌جوی تمدن‌ها» و اول به «جست‌جوی تمدن» خودمان.

تمدن خودمان که می‌گوییم، می‌دانم چه را می‌گوییم، اما مطمئن نیستیم که همه باهم در مورد آن توافق داریم، یعنی مطمئن نیستیم که این سوی گفت‌و‌گو کننده دارد به نمایندگی «تمدن شرق» صحبت می‌کند، یا «تمدن اسلامی» و یا «تمدن ایرانی». تمدن شرق - از چین بگیریم تا اسپانیا - تمدن شروع و پراکنده‌یی است و یک کاسه نیست که ما نماینده‌اش باشیم. به نمایندگی «تمدن اسلامی» - و با «تمدن ایرانی»، اما می‌توانیم صحبت کنیم که در گسترش تمدن اسلامی سهم عظیمی داشته‌ایم و حق داریم داعیه‌ی سخن‌گویی در این زمینه را داشته باشیم؛ از معماری تا نقاشی و موسیقی و فنون دیگر، تا تاریخ و جغرافیا و علوم و ادبیات. محدودتر و دقیق‌تر، از این مقوله می‌توانیم در باب جایگاه تمدن ایرانی صحبت کنیم که جایگاه عمده‌یی است و حاصل بسیاری داده است که می‌شود به آن تکیه کرد و با دیگران در میان گذاشت.

صاحب این قلم خودش را ذی‌حق نمی‌داند تا در زمینه‌ی مباحث و دست‌آوردهایی چون فلسفه و فقه و علم کلام جمع‌بندی کند - که قطعاً اهل علم و تخصص این کار را خواهند کرد - اما آنچه را که به نحو‌اخص می‌تواند جمع‌بندی و عرضه کند در باب هر مقوله‌ای است که به «هنر» ایرانی، هنر ایران قبل و بعد از اسلام، اختصاص دارد. این چند صفحه را هم از آن رو می‌نگارد تا جدای از هر استنتاجی، مقدمه‌ای باشد در جهت اولویت دادن به دستاوردهایی که خاص و یگانه و اصیل بوده‌اند. برای این کار بدیهی است هر گونه خودفریبی و حب و بغض

حاصل عمده‌ای نخواهد داد. این که برای باوراندن به دیگران ابتدا به خود بیاوریم که عالی‌ترین نمونه‌ی هر اثر هنری را ما - چه هنرمندان ایرانی و چه هنرمندان مسلمان - خلق کرده‌ایم و ساخته‌ایم، به زور گویی و در نهایت به عقب‌نشینی خواهد انجامید. اما در نگاهی دقیق و دوباره، احتمالاً در خواهیم یافت که عرصه‌هایی که در آن‌ها خاص بوده‌ایم کم نبوده و می‌توانیم به آثاری که به وجود آورده‌ایم ببالیم و ببالیم که بی‌ما تمدن بشری ناقص و فقیر می‌ماند. اما راه این نتیجه‌گیری، هم‌چنان درست و عمیق نگاه کردن است، و هم‌چنان، متکبر و احساساتی نشدن از سویی و مجذوب و فروتن نبودن از سوی دیگر.

در این فرصت، کل این دوران طولانی را باید سرند کنیم تا ببینیم، در نگره‌ی اول، به چه‌هایی می‌توانیم اشاره کنیم و چون دنبال یافتن نمونه‌هایی خاص و منحصرم، شاید حاصل جمع‌بندی چندین مفصل به نظر نیاید. اما اگر نمونه‌ها را «مشت نمونه‌ی خروار» بگیریم، بقیه‌ی جست و جوی در این «خروار» و ارایه‌ی نمونه‌های دیگر می‌ماند به عهده‌ی اهلش.

ایرانیان، در طول فرهنگ شش هفت هزار ساله‌شان آثاری خلق کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌توان یگانه دانست از قدیمی‌ترین این نمونه‌ها، لوحه‌ی گلی «منشور کوروش هخامنشی» است که نشانه‌ی است از گسترده‌ترین شفقت و انسانی دوستی در جهانی ملامال از کینه‌ورزی و کشتار و انهدام. این لوحه‌ی کوچک گلی دیدگاهی را در خوب ثبت و بازگو کرده است که پیش از آن، هرگز حضوری چنین قطعی و درخشان نداشته است و، اگر نخواهیم آن را سرفصلی تازه در تاریخ بشری به شمار آوریم، حتماً از ولادت نظام تازه‌ی در شرق خبر می‌دهد. مجموعه‌ی وسیع و دلپذیر و فخیم تخت جمشید هم از همین نوع است: آرام و دعوت‌کننده و نوازش‌گر و مساوی‌کننده. تماشای شادمانی آدم‌های گوناگون ایستاده در کنار یکدیگر در نقش برجسته‌ی پلکان شرقی آپادانا، و توجه به دست آن بزرگ‌زاده‌ی ایرانی که ملایم و راهنمایی‌کننده، دست هدیه آورنده را لمس می‌کند، آموزنده و بسیار دلپذیر است و از ولادت و گسترش جهانی تازه خبر می‌دهد که نوازش و استقرار و رحمت دارد در آن حاکم می‌شود.

سه‌م ایرانیان نیمه‌ی دوم هزاره‌ی اول قبل از میلاد، در سامان دادن و اعتدال بخشیدن و ترکیب کردن است و از همین دوران است که سلیقه‌ی عالی و کم‌نظیرشان را در ترکیب کردن عناصر گوناگون تمدن‌های مختلف آشکار می‌کند و همین سلیقه، مشخصه‌ی اصلی سیر و سلوک بعدی‌شان در راه دشوار و پیچاپیچ حرکت اقوام و تمدن‌های متعدد می‌شود.

به وقت حضور در میعادگاه گفت‌وگوی تمدن‌ها، می‌توانیم نمونه‌های فراوانی را به نشانه‌ی حجت دستاوردهای مان به همراه ببریم. می‌توانیم تکه پارچه‌ی ابریشمی از بافته‌های عصر ساسانی را عرضه کنیم که منحصر به فرد است و طرح و نقش و بافت ظریف و خوش‌رنگش، سرمشقی می‌شود برای بافته‌های بعدی که

از اسپانیا تا مصر و رُم شرقی و آسیای میانه را در بر می‌گیرد؛ بافته‌هایی با نقش گرازها و کبک‌ها و قراول‌های نشسته در درون دواپری با حاشیه‌های مروارید نشان.

می‌توانیم چند نمونه از سفال‌های زیبای قرن‌های چهارم تا ششم هجری قمری را همراه ببریم؛ از بشقاب‌های سپیدرنگ بزرگی که در نیشابور ساخته می‌شدند و به دست‌نوشته‌های تزئینی ساده‌ی شکل و نجیب مزین بودند، تا ظرف‌ها و کاسه‌های مینایی ری و کاشان که نقاشی‌هایی ظریف و هوش‌ربا درون‌شان نقش می‌شد؛ با صحنه‌هایی از سواران و عشاق و آدم‌های آرام و ملایم نشسته در دو سوی درخت زندگی و به رنگ‌های طلایی و قهوه‌ای و لاجوری و قرمز، بر زمینه‌های سپید عاج‌گونه.

می‌شود همانند همان نقش برجسته‌های تخت جمشید، با لطف و مهربانی، دست جهانیان را گرفت و به تماشای نمازخانه‌ی مسجد کوچک و ظریفی برد که در مجموعه‌ی گنجعلی‌خان کرمان، تنها و رنگین و پر نقش و نگار در انتظار مؤمنین و تماشاگران مانده است. نمازخانه‌ی بی‌نظیری که سقف و دیوارهایش پوشیده از زیباترین طرح‌های فرآورده‌ی دست بشری است و تناسب و ابعاد و کتیبه‌ی قرمز و دورگیری شده با تحریر طلایی‌اش، چشم را خیره می‌کند و دل را آرام.

یاد در جای دیگری، در اصفهان، می‌شود نماینده‌های تمدن‌های دیگر را برده به تماشای مسجد شاه (امام) که یک‌بار در جایی نوشتیم «به قطره‌ی فیروزه‌گونی می‌ماند که از عالم ملکوت، بر ضلع جنوبی میدان نقش جهان چکیده و منجمد مانده است» و اشاره کرد به ترکیب و فضا‌بندی و رنگ‌آمیزی درخشانش و پرسه زد در حیاط‌های کوچک دلربایش، تادل بماند در گرو پوشش وسیع کاشی‌های خشتی آبی و زرد و فیروزه‌ای‌اش و فرو برویم و سفر کنیم در دل این قطره‌ی عظیم نیلی رنگ.

می‌شود یک‌بار دیگر، و ده‌ها بار دیگر، نقاشی «معراج» سلطان محمد، نقاش نیمه‌ی اول قرن دهم هجری قمری، را نگاه کرد و به نمایش گذاشت و مفتون صحنه‌ی جلیلی و خیال‌انگیزی ماند که در آن، در زمینه‌ای لاجوردی رنگ، فرشتگان و کروبیان گرداگرد پیامبر سوار بر بُراق می‌چرخند و با عبودیت و حرمت تمام، هزاران رنگ تأیید از منشور عالم غیب را در صفحه‌های کوچک منتشر می‌کنند و شاید همین یک اثر، کفایت کند بازنمایی تمامی جهان ظریف و پر رمز و راز نقاشی قدیم ایرانی را که از قرن نهم تا یازدهم، نظیری در عالم نداشته است... و یادمان باشد و یادآوری کنیم که عنصر رنگ و شناخت و شعور ایرانیان در این عرصه، در تمامی مشرق زمین یگانه بوده و الگویی شده است برای بسیاری دیگر.

در ادامه‌ی این جست و جو، می‌توان اشاره کرد به قالی کشیده‌ی مستطیلی شکلی - با ابعاد دو متر در چهار متر - که در نیمه‌ی اول قرن یازدهم هجری قمری به دست هنرمندان اصفهان یا کاشیان بافته شده است و معروف است به قالی «دوریا» - به مناسبت نام پرنسس دوریا که مالکش بوده، و در همان زمان از اصفهان به لهستان فرستاده شده و دوباره، در بیست و پنج سال پیش، بازگشته و بر دیوار موزه‌ی فرش تهران نشسته است. فرشی بافته و تافته از تار و پود طلا و نقره و ابریشم، به رنگ‌های قرمز و سبز و زرد و آبی و طلایی و نقره‌ای. ترنج‌ها و کتیبه‌های پراکنده و نامتقارن آن اثر کامل و به ثمر رسیده‌ی طراحان بزرگ ایرانی است و ترکیب این